أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 خدمت رفقا عرض شد امام صادق علیه‌السّلام به عنوان می‌فرمایند: اوصیك بتسعة أشیاء فانّها وصیتی این نُه مطلبی كه من به تو می‌گویم این وصیت من است برای كسانی كه راه خدا را می‌روند.

 راجع به این مطلب هنوز صحبت نشده. راجع به آن مطلبی كه عنوان مطرح می‌كند به خاطر اهمیتی كه دارد خدمت رفقا چند جلسه‌ای صحبت شد كه عنوان می‌گوید: ففرّغت قلبی له من دلم را فارغ كردم چیزی در دلم نگذاشتم وقتی كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند: این نُه مطلب وصیت من است برای مریدین راه خدا. می‌گوید دلم را خالی كردم. آیا این مطالبی را كه امام می‌خواهد بفرماید با مزاق من سازگار است یا سازگار نیست؟

 همه‌ی اوامر و مطالب معلوم نیست با مزاق انسان سازگار باشد، نه، بعضی اوامر هم درش تلخی هست. بعضی اوامر هم درش تعلم هست. بعضی از اوامر و نواهی در آن شدّت و حدّت است. همیشه هم به آدم نمی‌خندند.

 عنوان می‌گوید: «ففرّغت قلبی له» دلم را خالی كردم یعنی چه؟ یعنی نشستم با خودم یك لحظه تأمل كردم كه در قبال مطالبی كه امام می‌خواهد بفرماید چه موضعی بگیرم؟ این معنای این كلام است. چه موضعی بگیرم؟ و همه‌ی ما باید این طور باشیم. همه باید این طور باشیم.

 آیا دیده شده یك فردی كه می‌خواهد وارد آزمایشگاهی بشود از آن اولی كه می‌خواهد وارد شود موضع بگیرد كه هرچه در این جا به دست آوردم من این را قبول ندارم. هرچه كه فرض بكنیددر زیر میكروسكپ واینها من الآن به آن رسیدم بگویم بی‌خود است، معنا ندارد. چرا؟ چون می‌خواهد با مسائل تجربی رو به رو شود معنی ندارد بگوید قبول دارم و ندارم. یا با واقعیت‌های خارجی.

 راجع به این مطلب به لحاظ اهمّیتش جلساتی خدمت رفقا مطالبی عرض شد. و مطلب به اینجا رسید كه چرا عنوان به طور كلی خدمت امام صادق می‌آید. این كلامی كه عنوان می‌گوید من قلبم را فارغ كردم و خالی كردم از چه انگیزه‌ای ناشی می‌شود. از چه داعی و از چه علّتی؟ علّتش چیست؟ فقر، جهل، نقصان، اگر عنوان خودش از نظر معرفتی مثل امام صادق بودخُب دیگرپیش امام صادق نمی‌آمد. دیگر نمی‌آمد از حضرت دستور بگیرد. آیا خود امام صادق به خودش هم دستور می‌دهد؟ كه این كار را بكن این كار را نكن؟ خُب امام است. امام كه جهل ندارد. امام كه فقر ندارد.

 البته فقر به نسبت الی اللَه امام در كمال مطلق فقر است. و هیچ فقری همان طور كه حضرت رسول خدا فرمود: الفقر فخری‌[[1]](#footnote-1) فقر به معنای آن حقیقت ربطیه ی بین مقام مخلوقیت و مقام خالقیت، و آن حقیقت و طنابی كه مقام عبودیت و مقام ربوبیت را به هم متصل می‌كند و آن واقعیتی كه مقام معلولیت را به نسبت مقام علیت می‌آید توضیح می‌دهد وروشن می‌كند آن افتخار است نهایت حركت ما و نهایت سلوك ما و نهایت مجاهدات ما و نهایت عبادات ما این است كه به این نقطه برسیم. به نقطه‌ای كه دیگر از وجود خود اثری نبینیم. و این آسان هم نیست. به این زودی هم به دست نمی‌آید. كار می‌خواهد دم شتر به زمین می‌رسد. آن فقر، آن فقر امام صادق از همه‌ی مردم نسبت به پروردگار فقیرتر است.

 آن فقر. و از همه‌ی مردم خود را به پروردگار محتاج‌تر می‌بیند. چرا؟ چون آن فقر بر اساس معرفت است‌

 این فقری كه ما می‌گوییم ما فقیریم نسبت به خدا، همه‌ی این‌ها ادّعاست. جایش كه برسد خودمان را شش تا بالای خدا می‌دانیم، شش طبقه از خدا بالاتر می‌دانیم. یكی به ما بگویدآقا فقیری! شكمش را می‌خواهیم در بیاوریم. آقا داری اهانت می‌كنی. چه می‌گویی؟ فقیر خودت هستی. جاهل خودت هستی. این حرف‌ها چیست؟ این‌ها همه چیست؟ این‌ها همه ادعاست. این‌ها همه فقط در مقام حرف است. در كتاب هم اگر كسی بنویسد فقط حرف است. ولی اگر یك همچین حرفی راكسی بگوید، كسی به امام بگوید شما از همه ی مردم نسبت خدا فقیرتری. نه تنها ناراحت نمی‌شود بلكه یك احسنت و آفرین هم به او می‌گوید. ولی ما نه. اگر یكی به ما بگوید كه آقا شما چیزی نمی‌دانی، شما آدم فقیری هستی، شما احتیاج به تعلم داری، می‌گوییم خودت احتیاج به تعلم داری، اهانت می‌كنی، این می‌شودچی؟ این می شود كذب، این می‌شود مجاز، و در امام مجاز راه ندارد امام حقیقت مطلقه است. طهارت مطلقه است. معنای مطلقه یعنی یك سر سوزنی آغشته ی به تعلقات مادی و نفس نیست. او امام است و او هم فقط چهارده تا هستند و بس. البته اولیای الهی كه به رتبه ی مقام طهارت می‌رسند، و از نفس عبور می‌كنند آنهاهم مشمول این قضیه خواهند شد. چطور كه این مطلب تذكر داده شده و در جلد دوم راجع به این مسئله صحبت شد.

 لذا امام صادق از همه ی افراد نسبت به پروردگار افقر است و لكن از نقطه ی نظر بصیرت در راه و تشخیص موانع و مهالك طریق وخُبرویت نسبت به مصالح ومضارنفس الامری نسبت به انسان، امام صادق معصوم است و عنوان بصری بشر جایزالخطاست. این فرق بین امام صادق و عنوان است. لذا باید عنوان برود خدمت امام صادق، باید دوزانو در مقابل حضرت بنشیند، باید كلام حضرت را با گوش جان بپذیرد و این كلام را باید بگوید: ففرغت قلبی، این حرف را باید بزند. چرا؟ چون او به علم مطلق رسیده، امام، كسی كه در مقابل عنوان نشسته به علم مطلق رسیده است. به حیات مطلق رسیده و به اشراف و بصیرت و خبرویت مطلق رسیده است. لذا باید پیش او رفت و پیش كس دیگری نباید رفت.

 این فرق بین امام و بین عنوان است كه عنوان را وادار می‌كند بیاید و زانو بزند. لذا می‌گوید: ففرغت قلبی. حال كه چنین است. حال كه در قبال چنین فردی قرار گرفته ام، حال كه در نقصان مطلق به سر می‌برم، حال كه در جهل مطلق ما به سر می‌بریم، حال كه فرض كنیدكه ...

 یكی ازدوستان الآن به یادم آمد، یكی از دوستانی كه داشتیم. خدا رحمتش كند. مرحوم آقا سید مرتضی، مرحوم آقا سید مرتضی مقدسی، رفقایی كه در این جا بعضی‌هایشان را مشاهده می‌كنیم. آن‌ها دیده بودند مرد بزرگی بود. و بسیار راه رفته بود و اهل دل بود اهل حال بود و خلاصه از آن سیدهای بسیار نازنین بود. به تعبیر مرحوم آقا. خیلی هم شوخ بود، با مرحوم آقا هم خیلی شوخی می‌كرد و مرحوم آقا هم به ایشان راه می داد.

 یك دفعه در یك سفر بودیم، رفته بودیم جایی، ایشان هم بودند با مرحوم آقا، شب همین كه مرحوم آقا آمدند تجدید وضو، این سركیف و سرحال و این‌ها بود. همین طوریش خلاصه اهل شوخی بود چه برسد كه سركیف بیاد آن وقت دیگر بساطی به پا می‌كرد. تا آمدند آقا بروند بالا، گفتش كه: آقا این قدر شما علم دارید و فلان و این حرفها ... به علمتان این قدر می‌نازید شما به هر مقداری كه علم داشته باشید به گرد جهل من هم نمی‌رسید. این قدر شما علم دارید به گرد جهل من نمی‌رسید. حالابه این علمتان می‌نازید، هی نمی‌دانم چه می كنید،

 حالا واقعیت قضیه همین است. ما در قبال امام در جهل مطلقیم، فرق هم خیلی كم است. امام در علم مطلق است، هر دو مطلق را داریم ولی ما جهل مطلقیم، بله، این هایی كه می‌گویند بین ما و پیغمبر و امام خیلی فرق نیست از نظر معرفتی و این‌ها بله همین طور است تقریباً، هر دو مطلق را دارید آن علم مطلق است تو جهل مطلق هستی خیلی همچین تفاوتی نمی‌كند، بسیار خُب.

 این مسئله موجب می‌شود كه انسان خواهی نخواهی این مطلب را بگوید چون موقعیت خودش را ملاحظه می‌كند چون وضعیت خودش را ملاحظه می‌كند چون به آن نقصانش می‌رسد چون به آن حقیقت خودش اطلاع پیدا می‌كند چاره‌ای نیست این كه بگوید:" ففرغت قلبی" دلم را پاك كردم، دلم را خالی كردم. چرا؟ چون تمام این آمدن‌ها و رفتن‌ها و این حركت‌ها و این تعلم ها و این شاگردی‌ها همه برای چیست؟ همه برای این است كه این جهل كم كم تبدیل به علم شود و جهل از قلب بیرون برود و جای جهل را علم بگیرد. پس اگر انسان برای خودش حساب و كتابی بخواهد قرار بدهد و در مقابل كلام امام علیه‌السّلام بخواهد جایی ولو به اندازه ی سر سوزن باز كند به همان مقدار ضرر كرده به همان مقدار از جهل برای او باقی مانده، از جهل باقی مانده،

 كسانی كه وارد مسئله ی راه خدا می‌شوند و در مقام مبارزه و مجاهده ی با نفس و پیمودن نردبان تجرد

 برمی آیند این افراد در چه وضعیتی باید خود را ملاحظه كنند؟ چه جور باید خودشان را ببینند؟ چه جور باید خود را بسنجد و چه جور باید موقعیت خود را درنظر بگیرند؟ خدا كمك كند و توفیق بدهد به ما كه در این اولین قدم و اولین نقطه بار زمین نگذاریم. افراد بسیاری بودند در زمان سابق كه ما با آنها بودیم و آن‌ها همین مطلب را داشتند مشكل آنها همین بود كه وقتی خدمت مرحوم آقا می‌رسیدند و از یك طرف آن مقام ارشاد و مقام تربیت را در نظر قرار می‌دادند و از طرف دیگر به موقعیت خود و به مرتكزات ذهنی خود و اجتماعی خود فكر می‌كردند چون نمی‌توانستند صد در صد خود را با این اوامر و نواهی تطبیق بدهند در مقام توجیه نسبت به این دستورات بر می‌آمدند یك مقدارش درست است و یك مقدارش غلط است یك مقدارش صحیح یك مقدار را ما بهتر می‌فهمیم. یك مقداری آنهایی كه فرض بكنید در آن مسئله ی عبادت است كه خب خیلی مایه برنمی دارد خب فرض كنید كه این قدر ورد و این قدر ذكر و نماز شب و قرآن خوب مسئله‌ای نیست، مشكلی نیست، به مسائل دنیوی ما كه برنمی خورد به دانشگاه و بازار و حوزه و به سایر اشتغالات ما به كسب و كار ما برنمی خورد خب از آقا قبول می‌كنیم. و اما آن مقداری كه می‌خواهد بیاید در محیط شخصیتی ظاهری ما و در محیط اجتماعی ما می‌خواهد وارد شود سبك سنگینی می‌كنیم، ارزیابی می‌كنیم، می‌سنجیم كه این مطلب تا چقدر با وضعیت ما تطبیق می‌كند؟ تا چقدر ما می‌توانیم خود را در مقابل افراد و اذهان و اشخاص نسبت به متابعت از این برنامه موجه نشان بدهیم؟ موجه نشان بدهیم؟ محق نشان بدهیم؟ و در قبال آن مطالبی كه از نظر عرف و از نظر جامعه و از نظر دید كلی افراد، مورد قبول نیست و چه بسا موجب وهن است در آن مطالب، آنچنان قدرت و قوت برای مقابله با او را نداریم و چون نداریم، در صدد كمرنگ كردن و توجیه علمی و عرفی و منطقی و شرعی كلام بزرگان بر می‌آییم. این فایده ندارد، این نتیجه‌ای ندارد. این نتیجه‌ای ندارد و این مطلب به این كیفیت بوده.

 یادم میاید در زمان سابق، در همان زمان گذشته كه سن من تقریباً ١٨، ١٩ یا ٢٠ سال یا در همین حدود ها بود یكی از افراد، از شاگردان مرحوم آقا بود و حالاتی هم داشت و این چه بسا به این حالات خود مُعجِب بود، عجب او را گرفته بود، غرور او را گرفته بود. نسبت به این حالاتی كه برای او پیدا شده بود حساب و كتابی در كنار حساب و كتاب مرحوم آقا و ارتباط خودش با مرحوم آقا قرار داده بود. كه این مساله از یك طرف خُب در ارتباط با مرحوم آقا و متابعت از برنامه و دستورات در كنار این، خود من هم بله، بالاخره حسابی، ما خودمان بالاخره بی حساب نیست .... اگر این قضیه فقط در اینجا بود پس چرا بقیه این حالات را ندارند؟ پس معلوم است برای خود ما جایگاه خاص خودش را دارد البته خوب این مساله در ارتباط با بزرگان تقویت پیدا می‌كند. شدت و توسعه و خصوصیات دیگری را پیدا می‌كند. مرحوم آقا به ایشان دستور می‌دهند كه شما با مرحوم مطهری ارتباط داشته باشید. بروید منزل ایشان و ایشان بیاید منزل شما و ارتباط داشته باشید و صحبت كنید، با هم مطلب بگویید با هم باشید. این شخص، خُب این مطلب ایشان را حمل بر یك مساله‌ی دیگری كرده بود، بله مثلا طاوس علیین بود ... در چنین وضعیتی فرض كنید ایشان از بین همه ی شاگردان به‌

 من می‌گویند كه با مرحوم مطهری ارتباط داشته باش. هفته‌ای یك جلسه ظاهرا منزل می‌رفتند و اینها ... مدتی از این قضیه می‌گذرد. وقتی ایشان این مطالب را با من می‌گفت و من سوال می‌كردم كه چه مطالبی بین شما رد و بدل می‌شود، مطالبی را كه می‌گفت من با اینكه سنم ١٨، ١٩ سال بود، ولی برای من چندان خوشایند نبود كه این قِسم تعبیری از خودش بیاورد. یك روز حتی به من این را گفت كه به نظر شما بهترین شاگرد آقا چه كسی می‌تواند باشد؟! من صبر كردم تا ببینم خودش بگوید. گفتم شما بگویید. گفت: به نظر من بهترین شاگرد آن كسی است كه علم و درایت فلانی را داشته باشد. همان كسی كه منزلش می‌رفت و رشد و ترقی فلانی را داشته باشد. همان بزرگواری كه اسمش رابردیم چنددقیقه پیش، این شخص می‌تواند كه به عنوان شاخص باشد. من گفتم: می‌دانید به نظرمن بهترین فرد كیست؟ بهترین فرد آن كسی است كه وقتی به مجلس بزرگان وارد می‌شود واقعا و حقیقتاً نه مجازاً و ادعاءً، واقعا و حقیقتاً خود را از همه ی افرادی كه در آن مجلس هستند كمتر ببیند. و موقعیت خود را نسبت به مقام پروردگار كوچكتر احساس بكند. نه اینكه به ذهن خود بیاورد. واقعا این حالت او باشد. این بهترین فرد است. او خیلی از حرف ما خوشش نیامد. خُب معمولا ما یك اسطكاكاتی ازاول داشتیم بالاخره همین‌ها باعث شدبا ما قطع رابطه بكند تا الان هم الحمدلله خُب علی كل حال ازاین مسائل ما راحت شدند دردسرها و گرفتاری هایی كه درست می كردیم.

 از این قضیه مدتی گذشت و من منتظر بودم روزی برسد و خلاصه آن طرف سكه نمایان بشود. و مساله به آن كیفیت دیگر. جریانی پیش آمد كه ایشان به اتفاق یك نفر دیگر از دوستانشان آمدند در قم و آمدند پیش ما، ما در آن موقع درقم تحصیل می‌كردیم در همان اوقاتی كه در آن موقع یك مسائلی پیش آمده بود بین دولت و بین حوزه و درگیری هایی به مناسبت‌های مختلف در همان زمان سابق، زمان شاه، ظاهرا همان زمانهای پانزده خرداد بود كه هر سال یك مسائلی در همان موقع پیش می‌آمد. یك درگیری هایی پیش می‌آمد. اینها آمدند در قم و ایشان از آمدن اینها خوششان نیامد كه بلند شدند راه افتادندهمینطوری حركت كردند و آمدند. یك روز رفته بودیم منزل مرحوم مطهری خدا رحمتشان كند نشسته بودیم. ایشان هم بود و هم او و هم آن رفیقش كه با هم آمده بودند، خیلی عجیب بود كه مرحوم آقا به هردوی اینها گفته بودند كه با ما بیایید. خُب سابقه نداشته یك همچنین چیزهایی، این شخص خیال می‌كرد این كه مرحوم آقا گفته‌اند بیا، یعنی بیا آنجا و چندتا ظرف حلوایی تقدیم شود و یك چندتا هندوانه‌ای تقدیم ایشان شود و در آنجا تعریف و تمجید شود. از روی این حساب آمد. اما خبر نداشت كه چه حلوایی قرار است برایش پخته بشود كه یك وجب روغن روش می ایستد با آن شخص هم كه آمده بودندآمدیم نشستیم و صحبت كردیم یعنی مشغول صحبت بودندمرحوم مطهری وآقا، یك مقداری كه گذشت مساله كشیده شد به جریانی كه اخیرا در قم اتفاق افتاده بود و درگیری كه اتفاق افتاده بود و عده‌ای را گرفته بودند. یك همچنین مسائلی صحبت شد. در این موقع یك مرتبه مرحوم آقا اینجا آن مطلب را گفتند كه بله در این مساله آقای فلان و آقای فلان بی‌اجازه ی من‌

 به قم آمدند و اشتباه كردند. این قضیه را كه گفتند تمام مجلس یك دفعه رفت در سكوت. این چه حرفی بود كه ایشان زدند؟! این چه جهتی داشت؟ این چه حسابی داشت.

 آن بنده خدا رفیقش كه سید بود او ناراحت شد ولی مشخص بود كه این مطلب را در خود هضم كرد و پذیرفت. بالاخره درد، دردِ، حالا آدم راجلوچندنفر ... گرچه در بعضی از موارد انسان می‌رسد به جایی كه برای او این گونه موقعیت‌ها از هر شیرینی، شیرین‌تر است. واقعاًشیرین‌تر است نه این كه به خود بقبولاند، ولی خب مابه آنجانرسیدیم، هنوز ولی انسان در مقام تربیت، هر وقتی كه احساس كردید و كردیم كه یك همچنین موقعیتی برای ما پیش آمد، برای ما تفاوتی نداشت، بدانیم كه اول حركت است. تاحالامقدماتش را طی می كردیم بعد از آن مرحله یك مرحله‌ی بالاتر است كه شخص منتظر است كه یك همچنین موقعیت هایی پیش بیاید و اگر نیاید خودش، كاری انجام می‌دهد كه یك همچنین وضعیتی پیش بیاید تا مورد یك همچنین خطابی قرار بگیرد. البته نه سرخودها! همه روی حساب است آن خب مرتبه‌ی سوم است ولی خُب ما هنوز درمرتبه‌ی اول گیریم و مانده‌ایم آن بنده خدا در همان مرتبه ی اول ناراحت شد. ناراحت شد سرخ شدسفیدشد ... ولی خب معلوم بود كه از وجناتش قبول كرده، این تربیت را قبول كرده واین مهمیزرا به جان پذیرفته است. وخلاصه نمره خوبی گرفت علی كل حال، این شخص دیدم ای داد بی داد ازقیافه اش پیداست كه خط و نشان دارد می كشد شروع كرده نفس به چی؟ به ور رفتن، تمام این یكی دوسال آمدنهای اینجا همه بر هوا رفت! با یك عبارت! تمام این برویدها! اینها، همه‌ی آن برویدها مال امروز بودها ... بروید، صحبت كنید چه كنید چه كنیدخبرنداشته بنده خدا! اون كه می‌گوید برو آنجا همانی كه امروز این را می‌گوید

 آن موقع كه می رفتی چرابه فكر الان نبودی؟ چراگذاشتی هی نفست بادكند بادكند ها اینقدربادكند كه ازاین درنتوانی بروی بیرون چرا؟ اگر از همان موقع در یك همچنین وضعیتی خودت را می‌دیدی كه روزی خواهد آمد، هر روزی خواهد آمد، از همان اول معتدل وبالانس حركت می‌كردی و روی یك میزان می‌رفتی، نه این رفتن بر تو اضافه می‌كرد و نه اینكه به موقعیت نفسانی تو می‌افزود و بلكه اگر بر آن میزان حركت می‌كردی چون همراه با تربیت و مجاهده‌ی نفس بود این رفتن موجب ترقی تو بود. این قضیه برای خود مرحوم مطهری عجیب بودكه این مطلبی كه ایشان گفتندوچه بودخب البته ایشان به مرحوم آقاآشنایی داشتندوازایشان بعیدنمی دانستندیك همچنین مطلبی را، این قضیه گذشت و بعد از چند دقیقه ما برخواستیم و از مجلس بیرون آمدیم. به ماشین كه رسیدیم شروع كرد به گفتن. حالا به جای اینكه این مطلب را بپذیرد و دیگر سرش را پایین بیاندازد. حالاكه خوردی خب سرت رابیاندازپایین ... آمد هی شروع كردبله من مدتی است كه حافظه ام كم شده، زمان‌ها را خوب تشخیص نمی‌دهم. این چیه؟ این هی چرخیدن است می داند دارد خرابكاری می كند ولی ... بابا باكی داری حرف میزنی؟ پیش كی داری این حرف را میزنی؟ برای چی داری توجیه می كنی؟ برای من؟ من كه خودم می شناسمت برای كی؟ برای آن آقایی كه صندلی عقب نشسته از همه چی اول وآخر و وسط و بالا وپایینت خبردارد، داری واسه این می گی! بله مدتی است كه حافظه ام كم‌

 شده من تشخیص نمی‌دهم گاهی اوقات جمعه را با پنجشنبه عوضی می‌گیریم. خُب گاهی اوقات اشتباه اشكال ندارد آدم عوضی بگیرد مسأله ای نیست گاهی اوقات شنبه راعوضی میگرندگاهی اوقات نمی دونم اتفاق افتاده قول كه می دهیم فرض كنید درغیراز اون می رویم ... و هی حرف زد زد زد همینطور آقا هی تبسم می‌كردند، یك كلام حرف نزدند هی زد ... كه بلكه تاییدی از آن عقب بیاید و .... من جلو نشسته بودم و ایشون جلو نشسته بودند، یك تاییدی بیاید ... نه خیر، ایشان فقط همین تبسم می كردند وهیچ ...، تبسم به قیافه و این هیكل مبارك، و آن چی شد نتیجه؟ نتیجه این شد كه نسبت به مساله و نسبت به اصل قضیه آن حالتی كه پیدا شده بود و آن وضعیت ظاهری، آن حالتی كه احساس می‌كردی كه آن حالت ربط است، حقیقتش را آمد و نشان داد.

 این نكته نكته ی دقیقی است كه اهل دقت باید به این نكته توجه كنند. انسان خیال می‌كند كه ربط دارد، انسان خیال می‌كند كه چسبیده است، انسان خیال می‌كند كه ارتباط دارد،. خب مسائل ظاهری، رفت و آمد ها، پای سفره‌های حلوا و دیس‌های برنج، پای مجالس روضه، بفرمایید و بیایید و بنشینید، فلان آقا به این آقا مراجعه كند، آن آقا پیش این بیاید، تمام اینها چی؟ اینها هیچ كدامشان ملاك نیست، هیچ كدام دلیل نیست، هیچ كدام علت نیست. از اینها ما هم داریم، ما هم داریم، ما هم از اینها داریم ما هم خودمان را به دین پیغمبر چسبانده ایم، ما هم خودمان را به دین پیغمبر ربط دادیم،" بنده خودم را عرض می كنم" ما هم خودمان را تابع پیغمبر می‌دانیم. ما هم خودمان را تابع ائمه علیهم السلام می‌دانیم، ما هم خودمان را تابع احكام شرع می‌دانیم، ما هم خودمان را یك پا، پای كار نسبت به مسائلی كه پیش میاید می دانیم، این مسائل همه چی؟ هست. ولی هیچ وقت نیامدیم خودمان را آزمایش كنیم، هر روز محك بزنیم ... یك دفعه یك قضیه پیش می‌آید كه مسائل دین با مسائل دنیای ما در تعارض قرار می‌گیرد. آنجاست كه شروع می‌شودچی! آن ربطی كه به ظاهر ربط بود، تو خالی بودن خودش را آنجا میاید نشان می‌دهد، شروع می‌كند توجیه كردن، اگر ربط، ربط بود، دیگر توجیه برای چی می كنی؟ اگر آن حالت چسبندگی واقعی بود و آن حالت، حالت صحیحی بود و بر اساس یك ملاك بود، آن حالت چسبندگی اصلا نمی‌گذارد فكر خلاف و خطوری در ذهن ما بیاید، نمی‌آید! چون آن حالت نیست و فقط یك ربط ادعایی است، فقط یك ربط مجازی است و بر اساس این ربط گوش ثریا را هم كر می‌كنیم، فریاد خودمان را به فلك هم می‌رسانیم كه ما چه هستیم، ما فلانیم، ما لوا دار دین هستیم، همه باید اینجا بیایند، غیر از اینجا جایی نیست، فقط باید مراجعه بشود، فقط باید احكام از اینجا اتخاذ بشود و امثال ذلك ... تمام اینها یك حالت ارتباط تخیلی و یك حالت چسب تخیلی و یك حالت التزاق تخیلی و یك حالت متابعت تخیلی برای انسان می‌آورد. همه ی اینها بر اساس خیال است، و براساس همان خیال با افراد برخورد می‌شود، همه ی اینها خیال می‌شود، خیال در خیال در خیال.

 خب همیشه كه دنیا اینطور نمی‌ماند، بالا و پایین دارد. فراز و نشیب دارد. به یك منوال نیست. امروز تا

 امروز مطالبی كه در جریان بود ما با آنها ارتباط داشتیم، خب ارتباطی به ما نداشت ما بر اساس آن ربط تصور می‌كردیم كه در قضایا حكم به عدل می‌كنیم. فتوای موافق با رضی اللَه را بیان می‌كنیم. حكم منطبق با شرع را در این مورد بیان می‌كنیم. چرا؟ چون موردربطی با ما ندارد ارتباطی با ما ندارد در قضاوتهای خودمان با افراد به خیال خود و به توهم خود از جاده ی حق منحرف نمی‌شویم. و در همان اعتدال می‌مانیم. و اینكه نسبت به مسائل بر طبق رضای الهی و بر طبق حكم الهی می‌گوییم، به خود مغرور می‌شویم و این را برای خود فخر می‌دانیم و بر همین اساس تصور بر این می‌كنیم كه وجود ما و نفس ما و شراشر وجود ما، همه در همین راستا محكم و مانند یك عروه‌ی محكم ویك طناب محكم و وثیق قرار دارد. یك مرتبه قضیه‌ای برای خود ما پیش می‌آید كه می‌بینیم بار زمین گذاشتیم. ا چطور شد؟ شما كه تا حالا برای آن زن و مرد كه آمده بودند پیش شما، این حكم را كردید. حالا كه قضیه زن و مرد پیش آمد عوض شد؟ چی شد قضیه؟ شما كه تا به حال برای شریك فلان كس كه در بازار با شریكش اختلاف داشت حكم به فلان كردی، حالا كه یك قضیه‌ی مالی پیش آمده یكدفعه عوض شد؟ شما كه تا به حال راجع به فلان موقعیت كه محل رجوع افراد بود این چنین حكم می‌كردی حالا كه برای شما اتفاق افتاد این طور شد؟ شما كه تا به حال برای ارتباطات دوستانه اینطور قضاوت می‌كردید حالا كه این قضیه مربوط به دوست خودت، وبه مریدخودت و به رفیق خودت پیش آمد، طور دیگر شد؟ هر دو مساله كه یكی است! شخص عوض شده. مصداق تغییر كرده، آن صورت مساله همین صورت مساله است. و وقتی صورت مساله یكی باشد، پس چرا لحن عوض می‌شود؟ چرا نتیجه تغییر می‌كند؟ پس چرا حكم تغییر می‌كند؟ چرا؟ بخاطر اینكه آن ارتباط نبوده است. خیال می‌كردی. آن ارتباط نبوده است. خیال می‌كردیم كه در یك ارتباط قرار داریم. خیال می‌كردیم كه این حالتی كه در دل و در درون برای موقعیت خود در پیشگاه حكم خدا و راه خدا مشاهده می‌كنیم حق است و واقع است و غیر از او نیست. خیال می‌كردیم. خُب، البته این مطالب هم اتفاق بیافتد خوب است، به صلاح است بفهمد انسان. و برای همه این قضیه هست. برای همه هست.

 مرحوم آقا همانطوری كه بارها خدمتتان عرض كردم ایشان آنقدر این قضیه‌ی شان ظاهر و روشن بود، در قبال مطالب و در قبال دستورات اساتیدشان، كه بین شاگردان آن استاد و بین رفقای خودشان مشارٌ بالبنان بودند، خودشان می گفتند: آقاكسی كه آسیدمحمدحسین نمی شود یعنی خودشان این مسأله را اظهار می‌كردندخب البته همینطور است وقتی كسی واقعا صاف باشد و واقعا قلب خودش را تفریغ كرده باشد، تفاوت ندارد. هیچ فرقی نمی‌كند. در مورد ارتباطات خب مطالبی كه برای مرحوم آقا پیش می‌آمد، این مطالب، مطالب آسانی نبود.

 یادم است درهمین جلسات، چند سال پیش، كیفیت حیات دینی وتبلیغی ایشان را در طهران بعد از مراجعت از نجف، من برای رفقا تا حدودی توضیح دادم. كه در اینجا با چه مشكلاتی رو به رو بودند. از هر جهت و از هر طریق و به هر نحوی، یعنی واقعاً مسائلی را كه من الآن در نظر می‌آورم نسبت به آن قضایایی كه‌

 گذشته است و صورت هایش كه در دوران طفولیت و نوجوانی مشاهده می‌كردم برای من وجود دارد، واقعاً احساس می‌كردم كه اینهامطالبی است كه از عهده ی ما بر نمی‌آید. خیلی عجیب، خیلی مسأله عجیب است. گرفتاری‌های ایشان، برخوردهای ایشان با افراد مختلف، برخورد ایشان با دولت سابق زمان شاه، كیفیت اذیت هایی كه آنها می‌كردند و نحوه ی برخورد ایشان با آنها و محدودیت هایی كه آنها ایجاد می‌كردند، كارشكنی هایی كه آنها می‌كردند در مسائل و مطالب مسجد و همین طور تذكراتی كه همینطور پشت سر هم برای ایشان می‌آمد و در عین حال آن مسیری را كه ایشان انتخاب كرده بودند برای تبلیغ و بیان مطلب، از آن مسیر به هیچ وجه تنازل نمی‌كردند و بر همان كیفیت حركت می‌كردند. برخورد ایشان با مدیران و با مدبران و با اولیای این جریانات و مساجد و مسائل كه خود آنها داستان دیگری دارد و بعضی هاشان را خود ایشان در كتاب نقل كرده‌اند نه همه‌اش را. در كتاب انوار الملكوت، البته بعضی هایشان را نقل كرده‌اند. نحوه ی رفتن و آمدن ایشان به مسجد. خلاصه خیلی این بیست و یك سالی كه ایشان در طهران بودند، بسیار دوران سختی برای ایشان بود. در تمام این مدت یك بار من از ایشان نشنیدم كه به استاد خودشان حتی تذكر این مطلب را بدهند كه آیا وضعیت ما به همین كیفیت باید بماند یا نه؟! من نشنیدم! خیلی عجیب است.

 بنده خودم وقتی از مشهد آمدیم به قم به دستور ایشان بود در همین سه سال آخر حیات ایشان، به من فرمودند: ما تصور این را هم نمی‌كردیم كه حتی مثلا روزی بیاید كه ما به قم مهاجرت بكنیم. ایشان آمدند و ابتدا فرمودند: بله یك سفری حالا دو سه ساله‌ای است. ما دو سه سالی كه از این قضیه گذشت نامه‌ای برای ایشان نوشتیم. خُب آن دوسالی كه شما فرمودید این دو سال تمام شده حالا برگردیم دوباره مشهد؟

 ایشان هم برداشتند یك جوابی برای ما نوشتند و هر چه می‌خواستند به ما گفتند. «من تو را فرستادم برای این و برای این و ...» و خلاصه شروع كردند. دیدیم كه نه! این رشته سر دراز دارد و الآن هم همین حكم و برنامه وجود دارد.

 ولی ایشان در تمام این مدت بیست و یك سال كه در آن وضعیت بودند یك بار من ندیدم و نشنیدم كه خلاصه ایشان نسبت به این مساله مطلبی را اظهار كند و حتی مهاجرت ایشان به مشهد مقدس بعد از انقلاب و ترك مسجد قائم هم، باز به دستور استاد ایشان بود و در آن سفری كه رفتند به سوریه و با استاد ملاقات كردند، در آن جا مرحوم حداد به ایشان فرمودند: كه دیگر اقامت در طهران بس است و شما دیگر به مشهد هجرت كنید و در آنجا هم دیگر خواهید بود. تمام اینها به دستور ایشان است. خُب همین است كه ایشان می‌شود این فرد. وقتی كه شخص در قبال استاد این باشد استاد هم می‌گوید هرچه من داشتم این شاگرد همه را از من گرفت. بی‌خود نیست. یعنی همینطوری فرض كنیم كه انسان بیاید، و یك اسمی و یك شعاری و یك مطلبی و یك دلخوشی و یك خنده و شادی و غمی را و اینها در كنار آن مساله‌ی تربیتی باید باشد. بله درست است. خنده، شادی، سرور و تفریح و ... هستند و اینها همه مظاهر جمال است و جمال بدون جلال نمی‌شود. و كار

 از پیش نمی‌رود.

 این كلام، كلام عنوان است كه می‌گوید ففرغتُ قلبی. دلم را خالی كردم. خالی كردم چیزی در دلم نگذاشتم. هر چه امام بگوید .... وقتی كه انسان اینطور بكندها، در یك چنین وضعی، این قضیه را خود ما هم خوب است تجربه كنیم. الان تجربه كنیم در موارد مختلف كه پیدا می‌شود این قضیه خوب است كه تجربه شود. در زمان مرحوم آقایادم میاید عجیب بود، خود ما به عنوان شاگرد و رفقای ایشان و دوستان ایشان پیش ایشان می‌رفتیم ولی از این كه بخواهند بر ما عیب و ایراد بگیرند نگران بودیم. این كه نمی شود فرض كنید اگر مساله‌ای بود در بین بعضی از افراد مورد بحث بود. هر كسی چیزی را می‌گفت. یك دفعه می‌دیدیم كه ایشان در یك مجلس، مطلبی را مطرح كردند. طرفین قضیه در ارتباط با آن قضیه‌ای كه مطرح شده كاملا مشخص بود این قضیه برای خود ما اتفاق نیفتاده، كاملا گوش می‌دادند، و حواسشان این بود كه آقا كدام یك از اینها را كه آن چیز را كه به نفعش است، آن طور صحبت كند. مطلب را به سمت او بگرداند. یكدفعه می‌بینیم بعضی از چهره‌ها یك خورده لبخنددرشان نمایان شد! ها دیدی چه خوب شد. تا یك لحظه می‌گذشت یك دفعه می‌دیدیم كه ایشان جانب طرف دیگر است. یكدفعه اخمها رفت توهم شد مربای آلو یكدفعه زاویه پیدا كرد. چی شد؟ آن طرف یك ذره انبساط و سر حال می‌آمد. دوباره در همین فراز و نشیب واینها، بالاخره هم معلوم نمی‌شد در آخر كه آیا آن مطلب صد در صد مربوط به این است و جانب این طرف را گرفته یا مربوط به این است.

 او می‌آمد بیرون می‌گفت دیدی آقا دنبال ما را گرفت او می گفت: آقاپشت ماراگرفت. هركدام ... این چیه؟ فایده ندارد، یك ماه اینطوربیاییم فایده ندارد یكسال اینطوربیاییم فایده ندارد، ده سال هم بگذرد فایده ندارد، صد سال بگذرد هم فایده ندارد ودیدید كه فایده نداشت، چرا؟ چون همه ی ما با پیش فرض آمدیم. قلبمان را فارغ نكردیم، دلمان را فارغ نكردیم، ایشان بگویم چطور بودند؟ از ایشان بگویم، ایشان یك وضعیتی داشتند كه هر وقت پیش استادشان می‌رسیدند خود را در یك موقعیتی قرار می‌دادند كه احساس كنند آن مطلبی را كه الآن استاد می‌گوید اصلا فقط برای این می‌گوید و به كس دیگری كاری ندارد. آن كنایه‌ای را كه الآن می‌زند آن كنایه را به این شخص می‌زند، آن تلمیحی و تلویحی را كه الآن انجام می‌دهد به این شخص انجام می‌دهد. آن اشاره‌ای را كه الآن می‌كند آن اشاره را الآن به این شخص می‌كند. چرا؟ چون كلام اولیای خدا گُتره نیست، كلام اولیای خدا لغو نیست، اولیای خدا آنقدر حال ندارند كه بیایند برای ما قصه بگویند و مطالب از این طرف و آن طرف نقل كنند، نه! اینقدر حال ندارند، پس اگر یك چیزی را می‌گویند، آدم باید بداند كه بی‌حساب نیست این قضیه، آنقدر حوصله ندارند كه بیایند و با انسان بنشینند و گپ بزنند و از هر طرف و از هر جا سخنی بیاورند، نه. آنها برای خودشان حساب و كتابی دارند. به جای صحبت كردن با ما، با كسانی می‌توانند صحبت كنند كه عقل و هوش ما به آنجا نخواهد رسید. پس اگر در كنار اولیاء خدا، انسان قرار می‌گیرید باید متوجه باشد این حرفی كه زده می‌شود، به چه چیزی می‌خورد؟ روی چه حسابی این حرف‌

 زده می‌شود؟ این مطلب برای چه گفته می‌شود؟ برای چه این قضیه گفته می‌شود.

 در همان زمان، بنده خود شاهد بودم در كربلا در منزل مرحوم حداد وقتی كه ایشان یك حرف را می‌زدند مشخص بود كلام ایشان، نه اینكه مشخص بود، اصلًا تصریح بود، تصریح بود بر اینكه كلام ایشان به یكی از افرادی كه در مجلس هستند، دارد اصابت می كند، این همینطور گوش می‌داد. وقتی كه مطلب ایشان تمام می‌شد می‌آمد و می‌گفتم: فلانی این حرفها مربوط به شماست، می گفت: نه بابا! این ها مربوط به ما نیست، یك اسراری، یك مطالبی هست كه تو نمی فهمی. خُب حالا ما گرچه الان شانزده، هفده ساله هستیم! در مقابل شما كه چهل، پنجاه سال سنت هست ولی بلاخره، اینقدر هم به اندازه‌ی هفده سالمان می فهمیم، و الان می فهمیم این هفده سالمان درست بود و نتیجه اش چیه؟ نتیجه اش سقوط است، خُب سقوط می كند دیگر، خُب چه اشكال دارد آدم پنجاه ساله بیاید و بگوید من اشتباه كردم، چه ایرادی دارد؟ چه اشكالی دارد؟ مگر ما باید بی‌ایراد باشیم؟ كی گفته ما باید بی‌ایراد باشیم؟ مگر ما باید بی‌خطا باشیم؟ نه خیر، ما هم خطا داریم و هم اشتباه داریم افتخار هم می‌كنیم بر این كه خطا و اشتباه داریم. توبه می‌كنیم، این اشتباه ما را بر سر عقل می‌آورد، این خطا ما را بر سر علم و معرفت می‌آورد. چه اشكالی دارد؟ بشریم، معصوم كه نیستیم، هیچ اشكال ندارد، اشكال اینجاست كه اشتباه و خطا را خطا نبینیم، این اشكال است. لغزش را لغزش نبینیم و خطا را به خود نگیریم و به دیگران بدهیم. نتیجه اش چیست؟ در همان خطا می‌مانیم. آن خطا تبدیل می‌شود به حجاب، تا به حال آن خطا حجاب نبود، انسان یك حرفی را اشتباه می‌زند. یك حكم به اشتباه می‌كند، یك مساله را اشتباه می‌گوید، خب اشكال ندارد، انسان جایز الخطا است، خدا هم به انسان كاری ندارد. ولی وقتی كه متوجه می‌شود باید در صدد جبران برآید. این در صدد جبران برآمدن یعنی یك پله بالا رفتن، درصدد جبران بر نیامدن یعنی یك پله پایین آمدن. آن خطای اول هیچ اشكالی ندارد، هیچ مسئله ای نیست بشر جایز الخطاست، تصور می‌كند كه حكم این است، مطلب این است، این مشورتی كه با او شده جوابش این است، این مساله‌ای كه با او طرح شده نتیجه اش این است، اینها همه جایز الخطاست و اشكال ندارد، مهم در موضع گیری انسان بعد از این قضیه است، اگر انسان در یك همچنین وضعیتی بماند، دچار مهلكه ی تشابه می‌شود، تشابه!

 در مساله تشابه كه جلسه قبل خدمت رفقا عرض كردم، تا حدودی مطلب را بیان می‌كنیم، یك چند دقیقه ای و بعد تتمه اش را برای جلسه بعد.

 این مساله تشابه خطرناك ترین مساله‌ای است كه دامن سالك را می‌گیرد، نه فقط نسبت به سالك، همه ی افراد، همه ی افرادی كه اینها از اول تاریخ آمده‌اند در این ازمنه سیر كرده‌اند، عمرشان را گذراندند و به انحاء مختلف بر مردم حكومت كردند، چه حكومت دنیایی و چه حكومت، حكومت دینی، در هر دو طرف مساله این قضیه تشابه وجود داشته و در همه ی دنیا این مساله هست.

 آیه قرآن می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ مِنْهُ آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‌ آل‌عمران، ٧ خدای متعال قرآن را به تو نازل كرد. این قرآن دو بخش دارد: بخش اول این قرآن، مسائلی است كه شبه و تردید در آن نیست، مطلب شفاف است، روشن است، عبارات واضح است، در دلالت مقصود خدشه‌ای وارد می‌شود. نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج به جا آورید. خیلی معنا معنای روشن است، صدقه بدهید، انفاق كنید، كمك به فقرا بكنید. هُنَّ أُمُّ الْكتابِ اصل كتاب و اساس كتاب اینها هستند. در این آیه می‌فرماید: این بخش از قرآن كه دارای این خصوصیت است این مهم است برای شما.

 «ام» یعنی اصل و اساس و آن واقعیت یك شئ است، آن به اصطلاح مخ و پایه، پایه ی مبانی و معتقدات آن را «ام» می گویند، و به مادر هم كه «ام» می‌گویند چون اصل انسان است و پایگاه و جایگاه انسان است و انسان در درون مادر رشد می‌كند و به مرتبه ی انسانیت می‌رسد. از این نظر مادر «ام» است. «هن ام الكتاب» اینها این محكمات، «ام» و اساس كتاب هستند،

 آیات مختلفی كه در مسائل مختلفه وجود دارد، نسبت به عبادات، نسبت به مسائل اجتماعی، نسبت به سیره و روش انسان، اساس بر آن است. ... فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‌ الأنبیاء، ٧ محكم، شبهه در آن نیست. وقتی كه چیزی را نمی‌دانید از هر كسی سوال نكنید. از هر آدم نفهم و جاهلی سوال نكنید. پیش كسی بروید كه خبیر باشد. مریض كه می‌شوید پیش هر دكان عطاری نروید و از او دارو نگیرید. پیش طبیب متخصص بروید، این چی می شود؟ ام الكتاب، یعنی محكم‌ ... فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ‌ الأنبیاء، ٧ یعنی انسان باید بناء زندگی خودش را بر این آیه قرار دهد، این می‌شود «ام»، یعنی این آیه را بگذارد در سیره ی خودش و در روش خودش، روش شخصی و اجتماعی با افراد دیگر، این ایه را «ام» و اصل قرار دهد و بعد روش خودش را بر این اساس بگذارد، این می شود چی؟ این یك آیه. یا فرض كنید آیه‌ وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا الإسراء، ٣٦ وقتی كه علم نداری جلو نرو و با جمعیت حركت نكن و هر جا آنها رفتند تو نرو! بایست. شاید آن جمعیت می خواهد به چاه برود، شاید آن جمعیت می خواهد به هوا برود، شاید آن جمعیت می‌خواهد به ضلالت برود، تو چرا دنبال جمعیت همینطور حركت می‌كنی؟ وَ لا تَقْفُ" قفا، یقفوا" یعنی دنبال كردن، دنبال نرو، هر كسی هر چیزی را می‌گوید گوش نده، هر كسی به راهی می‌رود تو هم دنبال او نرو، آخر مگر تو گوسفندی كه دنبال بز راه می افتی؟ ها! ... لا تَقْفُ‌ بایست! وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ‌ وقتی علم نداری، علم یعنی چه؟ یعنی با این دوتا چشمات ببینی، علم یعنی به مرتبه‌ای برسی كه بتوانی قسم بخوری، یعنی دو دوتا، چندتا؟ چهارتا! مثل دو دوتا، چهارتا بتوانی روی آن قسم بخوری! این میشود علم، نه اینكه انسان یك چیزی را باور كند، بعد ساعت بعد بفهمد اشتباه كرده، اینهایی كه انسان در این دوره و زمانه اسمش را علم گذاشتنه حدس هم نیست چه برسد به ظن و ظن متاخم علم و چه قریب به علم و .... ابدا، اینها حدس هم نیستند. و بیشتر گرفتاری هایی كه برای مای بشر پیدا می‌شود از این است كه این آیه را ام و اساس در زندگی خود قرار نمی‌دهیم.

 وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ‌ وقتی علم نداری حركت نكن. این دستگاه وقتی نمی‌دانی از نظر ایمنی، ایمن است یا نه؟ كلید را نزن! یكدفعه می‌بینی آمد و دستت را قطع كرد، بگویی كه حالا من به فلان كارگر گفته بودم این را درست كن و لابد او هم درست كرده است. نه آقا، شاید درست نكرده باشد، یادش رفته است، شاید رفته ناهارش را بخورد، نرو كلید را بزن. امتحان كن، بپرس، وقتی كه مطمئن شدی كه این توسط تكنسین درست شد، اشكال ندارد، حالا راهش بیانداز.

 وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ‌ در ارتباط با افراد بر صرف حدس و گمان و من به این گفتم حتماً او به او گفته و این نمی‌دانم انجام شده یا نه؟ نه! برو ببین وقتی كه درست بود، آن موقع ترتیب اثر بده، تا تبعات برایت پیش نیاید، این آخ را كه میخواهی بگویی، همان اول بگو: آخ خوب بود این كار را می كردم، آخ خوب بود چند لحظه تأمل می كردم، آخ خوب بود این را از این می پرسیدم، یك تفحصی می كردم، این میشود چی؟ این می شود محكمات، وقتی شد محكمات، می شود «ام»، زندگی باید بر اساس این محكمات باشد، حالا اگر زندگی مان را بر اساس این آیه قرار دهیم آن وقت با وضعیت فعلی ما تغییر نمی‌كند؟ با موقعیت ما تغییر نمی‌كند؟ با آن وضعیتی كه در آن هستیم دیگر فرقی نمی‌كند؟ اگر قرار باشد هر چیزی را بر اساس علم قرار بدهیم، بر اساس یقین قرار دهیم، شایعات را كنار بگذاریم متابعت با مردم را كنار بگذاریم، دنبال اشاعات رفتن را كنار بگذاریم، دنبال اینكه هر مطلب را هر جا شعار نوشتند كنار بگذاریم، خودمان برویم تحقیق بكنیم و به یقین برسیم و بر اساس یقین، اگر قرار باشد بنا بگذاریم هر روز از صبح این آیه را «ام» قرار بدهیم در ارتباطات خودمان، آنوقت چه خواهد شد؟ این می‌شود چی؟ میشود محكمات، این محكمات، هُنَّ أُمُّ الْكِتابِ‌ این تا حدودی.

 قسمت بعد وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ‌، حالا چرا قرآن این تیكه‌ی دوم را دارد؟ حالا یكی بگوید خداوند مگر مجبور بود بر دارد یك قرآنی درست كند كه دو قسمت داشته باشد؟ خُب همه را محكمات می آورد، خیال همه‌ی مردم راحت میشد، نه! حساب و كتاب دارد، حساب و كتابش برای جلسه‌ی بعد.

 قسمت دوم این قرآن متشابهات است، متشابهات یعنی چی، متشابهات یعنی هركس می‌تواند به نفع خودش توجیه كند، هر كسی می تواند، هر كسی می‌تواند برای خودش توجیه كند. هر كسی می‌تواند آن آیه را با وضعیت خودش تطبیق بدهد،

 آیه شریفه دارد: ... أَطِيعُوا اللَه وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ النساء، ٥٩، خوب أَطِیعُوا اللَه اش مشخص است، محكمات. أَطِیعُوا الرَّسُولَ هم مشخص است چون یك پیغمبر داریم، دوتا پیغمبر كه نداریم، مثل بهایی‌ها كه نیستیم كه آنها برای خودشان پیغمبر درست كردند. نه، می‌آید سر وَ أُولِی الْأَمْرِ، «اولی الامر» گرچه از نظر شیعه تمام است بنا به روایاتی كه آمده است ولی آیه ی قرآن كه نگفته اولی الامر كیست، با همین آیه حجاج بن یوسف ثقفی گردن افراد را می‌زد و می‌گفت: شما بتوسط همین آیه مهدور الدم هستید، چون با اولی الامر

 مخالفت می‌كنید، من اولی الامر هستم. اولی الامر یعنی هر كسی كه دارای امر و حكومت است. دارای امر و نهی است. این می‌شود چی؟ می شود حاكم. شما با حاكم مخالفت می‌كنید و طبق این آیه متابعت از من واجب است و مخالفت حرام است و كسی كه مخالفت می‌كند مهدور الدم است. این میشود چی؟ این میشود متشابه، همین الان هم بسیاری از افراد همین مطلب را می‌گویند و اهل تسنن این مساله را می‌گویند افراد دیگری هم هستند كه از این حرفها می‌زنند.

 این می‌شود چی؟ این قسمتش می شود متشابه ... و همینطور آیات دیگر.

 وَ أُخَرُ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ‌ آل‌عمران، ٧ حالا از این جا دیگر بین این دو طائفه ی از مردم جدایی می‌افتد، آن كسانی كه وصلند، آن كسانی كه وصل نیستند، آن كسانی كه قلبشان را فارغ كردند می‌روند دنبال چی؟ محكمات، آن كسانی كه قلبشان را فارغ نكرده‌اند و برای خودشان چیزی گذاشته‌اند حساب و كتاب برای خود گذاشته‌اند در مقابل مطالب موضع گرفتند سی درصد برای خودشان نگه داشتند آنها می‌روند دنبال چی؟ متشابهات. فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‌ ... این قضایایی را كه میگویم خیلی قضایای حساسی است رفقا، بزنگاه مطلب و سلوك را امروز برای رفقا می گویم و بدانیم وضعیت ما چیست؟ خیال نكنیم كه اینها مربوط به زمان حجاج است، نه مال همین الآن است، همین الآنِ روز جمعه، مال همین مجلس، و خود من گوینده، هیچ تفاوتی ندارد! من هم باید به خودم مراجعه كنم ببینم در مقابل مطالبی كه ممكن است برای من پیدا بشود از الان بسنجم و ببینم چه وضعیتی ممكن است بگیرم، از الآن خودم را آماده كنم. از الآن خودم را در مطالبی كه برای من پیدا می‌شود آماده كنم. اینطور نیست كه انسان خودش را در خزانه و صندوق قرار دهد و در را قفل كند. نه، آدم بیرون می‌آید. با مردم صحبت می‌كند، در اجتماع حركت می‌كند. با مردم مختلف صحبت می‌كند، لاجرم و ناچار در معرض مسائل مختلف و قضاوت های مختلف قرار می‌گیرد، از این چاره‌ای نیست. مهم این است كه انسان وضعیت خودش را بررسی كند نه اینكه برود در صندوق و در را قفل كند، رفتن به صندوق و قفل كردن هنر نیست، از زیر با مسوولیت در رفتن و گفتن: اینكه با ما كاری نداشته باشید هنر نیست، آن فرار است، هنر این است كه انسان بیاید و مسوولیت را انجام بدهد و اگر هم اشتباه كرد بگوید اشتباه كردم، این هنر است و بسیار هم عالی است و افتخار است. انسان می‌تواند اشتباه بكند. كی گفته كه ما امام زمان باشیم؟! نه كسی گفته و نه خواهیم بود و این خیال را به گور خواهیم برد كه ما بیایم و امام زمان ... امام زمان یك نفر است، فقط در این عالم وجود یك نفر شخصی است نه نوعی، یك نفر است، كه آن معصوم مطلق است و فقط هم همان اسوه است، والسلام و تمام، بقیه همه خطا، كم و زیاد دارد، كم و زیاد دارد، اسوه امام زمان است و بس، تمام شد، رهبر امام زمان است و تمام شد. لوادار امام زمان است و تمام شد، امام، امام زمان است و تمام شد، مقتدا امام زمان است و تمام شد. این است قضیه.

 همه جایز الخطا هستند، خُب یكی كمتر و یكی بیشتر، اشكال هم ندارد، باید هم همینطور باشد، و خود جَری تكوین و جَری عالم تشریع اقتضای این مساله را می‌كند كه انسان یك به یك در مقام رفع نقص در

 بیاید و نقایص خودش را بدل به كمال بكند، بسیار خُب باید هم همینطور باشد.

 فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ‌ آنهایی كه تو دلشان زیغ است، آنهایی كه تو دلشان اضطراب و تشویش است، آنهایی كه تو دلشان آن صفا نیست، كدورت است، سی درصد كدورت جا باز كرده است، شصت درصد جا باز كرده است، هفتاد درصد ... و خدا نكند كه همینطور به بالا برسد، آن كسانی كه تو دلشان ... آنها چی؟ آنها دنبال محكمات نمی‌روند، دنبال محكمات بروند، می‌مانند چه جوابی بدهند، می‌مانند، به مردم چه بگویند، می‌مانند برای توجیه كار خلاف دنبال آیاتی می‌روند كه قابل توجیه است.

 فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ‌ متابعت می‌كنند آن آیاتی را كه شبهه ناك هستند، شبیه حق است، یعنی مطلب شبیه است ولی احتمال باطل هم می‌دهد، دو وجه است، هم وجه باطل در آن می‌رود و هم وجه حق در آن می‌رود، دنبال آن می‌رود جانب باطل را می‌گیرند. ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ‌. برای چه این كار را می‌كنند؟ مقصدشان چیست؟ غرضشان چیست؟ فتنه ایجاد می‌كنند از فتنه خوششان می‌آید، از آشوب خوششان می‌آید، از به هم ریختن خوششان می‌آید، از امن و سلامت فراری هستند. ابْتِغاءَ تَأْوِیلِهِ .... به دنبال این می‌روند كه این را تاویل كنند و به مصالح خودشان برگردانند. در حالتی كه «وما یعلم تاویله الااللَه» تاویلش را فقط خدا می‌داند. خُب این دیگر ظاهرا بنزین ما دارد تمام می شود و از صحبت هایمان این مساله پیداست.

 انشاء اللَه امیدواریم تتمه ی صحبت و بیان مسئله‌ی تشابه و فرق بین تشابه نفسی و تكوینی و تشابه تشریعی و اعتباری و مطالبی كه در حول و حوش این قضیه است، انشاء اللَه اگر خداوند توفیق بدهد برای جلسه‌ی بعد، همه‌اش به توفیق خداست، خدا توفیق بدهد، انسان می تواند در راه باشد، خدا توفیق نده هیچ فایده ندارد و انسان باید همه چیز را واقعاً از خدا بداند، یعنی الان این رفقایی كه امروز آمدند در اینجا و در این مجلس آمدند اگر یك چیزی به گوششان رسیده، یا اگر یك مطلبی به ذهن من رسیده، نه من باید این را بگم: كه خلاصه این از من است و نه شما باید این تصور را بكنید كه خُب حالا ما هم می توانستیم خیلی جاهای دیگر برویم و فرض كنیم می توانستیم در منزل بنشینیم، در كوچه قدم بزنیم، می توانستیم ... حالا آمدیم فرض كنیم در اینجا این مساله به گوش ما رسیده، این جمله به گوش ما رسیده و به گوش بقیه نرسیده، نه، به بقیه كار نداشته باشیم ها ...!! بقیه هم بندگان خدا هستند، بقیه هم مخلوق خدا هستند، این توفیق را خدا نصیب ما كرده، قدر بدانیم، به كسی دیگری بخواهیم نگاه كنیم باخته ایم!! مگر آنها بندگان خدا نیستند؟ مگر بقیه‌ی افراد مخلوق خدا نیستند؟ مگر آنها هم خدا ندارند؟ خُب خدا شاید یك جور دیگر به آنها توفیق بدهد، ما چه میدانیم؟

 فعلا باید وضعیت خودمان را ارزیابی كنیم به دیگری انسان چرا باید كار داشته باشد؟ ما می توانستیم جاهای دیگه برویم، نرفتیم و این توفیق نصیب ما شد، این حالت حالت خوبیست! این حالت حالت مورد رضاست.

 امیدواریم كه خداوند همیشه ما را موفق كند كه به آنچه كه خیر و صلاح ماست، ما راضی باشیم و نسبت به واقعیت ها و نسبت به حقائق ها، قلب ما همیشه فارغ باشد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. جامع الأخبار (للشيعى)، ص ١١١؛ عدة الداعى و نجاح الساعى، ص ١٢٣. [↑](#footnote-ref-1)